

ضرورت عطف توجه دولت افغانستان به اهمیت حقوق بین الدول

با آغاز کامپاین انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان، شهروندان کشور با تحمل همه دشواریها، تهدیدها و خطرات بیشماری با وجود قطع انگشتان توسط مخالفین مسلح، با متانت و شجاعت به منظور ادای وجبیه ملی، بیای صندوق های رأی رفته و بخاطر آینده بهتر، در امر بزرگ ملی و انتخاب زعیم آینده کشور، شرکت ورزیدند تا باشد، وجبیه و دینی که میهن و هممیهنان بدوش آنها قرار داده، ادا و رسالت تاریخی خود را با کمال صداقت و امانتداری انجام داده باشند. حاکمیت جدید انتخابی پس از پرداختن به مسایل و موارد نهایت قابل توجه داخلی و کشوری، باید به حل و فصل معضلات منطوقی و در نهایت، تعیین مشی در مناسبات بین المللی، به ضرورت و اهمیت حیاتی حقوق بین الدول واقف گردیده و ضوابط آنرا در امر مناسبات و روابط بین الدول بصورت جدی در نظر گیرد. چندان بیمورد نخواهد بود اگر بصورت بسیار موجز به ذکر نکاتی در مورد یاد شده پردازیم.

حقوق بین الدول، بصورت ویژه عبارت از موازین حقوقی موجود میان دولتها بوده که توسط اشخاص جداگانه و همچنان توسط سازمانهای بین المللی بکار گرفته شده و مراعات میگردد. واقعیت موجودیت حقوق و قدرت در روابط بین المللی و در مناسبات و روابط میان دو دولت از اهم مسایل مورد بحث محسوب میگردد، میتوان این هر دو را بمثابه دو واقعیت در یک طیف بشمار آورد، اما در سیاست بین المللی، عملاً تماس و رابطه میان قدرت و حقوق، متغیر و قابل تعویض بوده که این خود وابسته به تیپ دولتها، زمان، فضای سیاست بین المللی و یا دیگر عرصه های سیاست میباشد. بسؤال نقش حقوق از نقطه نظر آموزش روابط بین الدول که عبارت از تسلط سیستم بین المللی توسط رابطه قدرت میباشد، باید پاسخ مناسبی ارایه گردد. ارتباط میان بخشهای دوگانه آموزشی حقوق بین الدول و سیاست بین المللی و کوششهای عملی در مورد، باعث ایجاد اجندای کاری مشترک میگردد.

در مورد چگونگی اهمیت حقوق بین الدول در اجتماع بین المللی و مشخصات آن، مسایل مختصر و موجزی قابل یادآوری میباشد. قبل از همه باید متذکر گردید که تنها در صورت ورود عملی حقوق در سیاست بین المللی است که خلا و کمبود نظم قانونی در سیستم بین المللی رفع میگردد. اکثریت قریب به اتفاق کتب و آثار مربوط به روابط بین الدول که در شرایط پس از جنگ جهانی دوم بچاپ رسیده و همچنان نسلی از متخصصان بخش حقوق بین الدول در مورد سهم و نقش حقوق یاد شده در تصمیمگیریهای سیاسی، متفق الرأی میباشند. حقوق بین الدول، اکثراً بمثابه حصار برای قدرت سیاسی محسوب گردیده که بصورت عمده در چهارچوکات آن، تماسها و ارتباطات بین المللی با در نظر داشت اصول و موازین مربوط همچنان حفظ میگردد. بنابراین در حالات بحرانی بین المللی، منافع ملی و امنیت ملی و همچنان موازین حقوقی در تعبیر و تفسیر سیاست ملی نقش عمده ای ایفا مینماید. در عمل و پراتیک سیاست بین المللی مثالی به مشاهده میرسد که هنوز هم دولتها در بسا موارد، موازین بین المللی حقوقی را مراعات نمی نمایند.

عدم موجودیت دولت متشکل و نیرومند، باعث آن می‌گردد تا سیستم بین‌المللی در انجام وظایف سه‌گانه مرکزی که در یک سیستم حقوقی ملی توسط حاکمیت مرکزی انجام می‌پذیرد، موفقیتی بدست نیآورد. وظایف سه‌گانه یاد شده عبارتند از: ساختن موازین، تفسیر موازین و تطبیق موازین. سیاست و چهارچوب قدرت و سلسله مراتب در اجتماع ملی، عمودی و در اجتماع بین‌المللی افقی و معادل هم می‌باشد.

حقوق در اجتماع ملی، مافوق افراد و در اجتماع بین‌المللی در وسط یا میان بخشها (دولتها) قرار دارد. پاسداری از قوانین و موازین در اصول، از مهمترین وظایف یک دولت بشمار میرود. قابل یادآوریست که نباید دولت کنونی افغانستان، موجودیت عدم مساوات در بسا جهات حقوق بین‌الدول را نادیده انگارد. متذکر باید گردید که حقوق بین‌الدول، در گام نخست، در دولتهای اروپایی متکامل و متحول گردید، اما نقطه ضعف آن، بدلیل تلاش در تامین منافع دولتهای غنی و ثروتمند، بیش از پیش بر ملا می‌گردد. امرفوق بخصوص پس از سال ۱۹۴۵ بمثابه سیستم جهانی دولتها تکوین پذیرفته و دولتهای جدیدی با پذیرش حقوق بین‌الدول، پا بعرصه وجود گذاشتند. پافشاری بر حقوق کشورهای فاتح در قراردادهای صلح در ختم جنگهای جهانی باعث ایجاد روابط جدید قدرت گردیده و تدوین قانون اساسی برای یک سیستم بین‌المللی نوین شکل گرفت. همچنان میتوان از «پیمانهای مختلف» با جاپان، چین و سیام نامبرده و همچنان از ثبت رابطه قدرت بشکل قرارداد و ارتباطات نامساوی قدرت در سده نهم یادآور شد. آخرین مثال در مورد مداخله در امور داخلی دولتهای دیگر را که معمولاً توسط کشورهای نیرومند صورت می‌گیرد، باید ذکر کرد. در چنین یک وضعیتی، مطابق اصول و موازین حقوق بین‌الدول و موافقت شورای امنیت سازمان ملل متحد، باید به اقدامات مقتضی علیه مداخله متوسل گردید. قدرتهای بزرگ، تماسها و ارتباطات بین‌المللی را بمثابه نوعی از «ارسطوکراسی» دولتهای قوی و نیرومند پنداشته و با احتمال قوی چنین می‌اندیشند تا در آینده نیز باید فاصله و تفاوت با دولتهای ضعیفتر را با استفاده از نیرو و قدرت خویش، همچنان حفظ نمایند. موضوع متذکره در عرصه سیاست ملی دولتهای بزرگ دموکراتیک که در آن ارسطوکراسی بصورت تدریجی باید قدرت را متصرف شده و آنرا با بدترینترین مردمان تقسیم نمایند، بمشاهده میرسد. این موضوع را بمثابه یک واقعیت در نظر باید داشت که مقصد و هدف از موجودیت قدرت دولتی در عمل، موجودیت سازمان دولتی است که با کلیه نورمها و موازین و قواعد حقوق بین‌الدول موافق میباشد. حقوقدانان، در مجموع به اصل حقوق، ارزش و بهای بیشتری قایل میباشند، بنابراین آنها توسط یک سیستم حقوقی، موازین و مناسبات بین‌المللی را بیش از پیش تحکیم میبخشند. این عملکرد سیاست بین‌المللی، خود با اصول و موازین حقوق بین‌الدول مطابقت داشته و واقعیت اصل قابل پیشبینی بودن حقوق بین‌الدول را در مناسبات بین‌المللی معرفی میدارد که در چنین حالتی، امکان موجودیت حالت عدم ثبات اندک بوده و اما امکانات تدوین برنامه و اتخاذ تصمیم، بیشتر موجود میباشد. همچنان بعضی از مواقع و در شرایط و اوضاع بحرانی نیز چنین اتفاق میافتد، بنابراین حقوق بین‌الدول، امکانات تحت کنترل قرار دادن بحران را افزایش میبخشد.

این واقعیت را باید پذیرفت که دولتها حتی بدون موجودیت قدرت و بدون در نظر داشت مقایسه سیستم ملی، در بسیاری از عرصه‌های روابط بین‌الدول، جمعاً در تطبیق عملی حقوق بین‌الدول باهمدیگر همکاری مینمایند. چون خطر موجودیت انارشی در این مورد موجود میباشد، بناءً، دولتها محدودیت معینی را در صورت عدم موجودیت قدرت و سلطه در سیستم بین‌المللی پذیرفته اند. همچنان یادآور باید شد که ضعف حقوق بین‌الدول بیش از همه در این واقعیت نهفته است که در هیچ مقطعی از تاریخ و به هیچوجه با حقوق ملی قابل قیاس نبوده است.

دولت افغانستان باید محاسبه واقعینانه روابط بین‌الدول را بصورت ویژه ای بمثابه سیاست قدرت مشاهده نماید، محاسبه متذکره، با طرح نظر و مفکوره ای در مورد، چنین فرصت را مساعد میسازد تا عدم موجودیت ارتباط و عدم تعلق را در عرصه‌هایی که کمتر میتوانند اثر گذار باشند، با ثبات رسانند. اما متذکر باید شد در بسیاری از عرصه‌های دیگری دولتها باهمدیگر به همکاری میپردازند، حقوق بین‌الدول، بیش از پیش اثرگذار بوده و موثر واقع می‌گردد. حقوق بین‌الدول در واقع، اصل جنگ را بطور قطع مردود شمرده و در عوض،

الترناتیفهای صلحجویانه را بمنظور حل و فصل برخوردها، پیشکش میدارد. کاربرد قوه توسط دولتها طبق ماده ۲ (۴) منشور سازمان ملل متحد، منع قرار داده شده است. محتوای ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد، حق دفاع از خود را چه بشکل دستجمعی و چه بصورت انفرادی و نیز کاربرد قوه را تحت قیادت شورای امنیت طبق ماده ۴۲، ذکر کرده و همچنان ماده ۲ (۳)، حل و فصل صلح آمیز قضایا را تقاضا مینماید (فصل ششم).

دولت افغانستان باید بداند که در چه مواردی مقایسه حقوق بین الدول با حقوق ملی نادرست است. مراجعی در مناسبات و روابط، موجود میباشند که درحالت عدم موجودیت قدرت و حاکمیت، موضوع حفظ و پاسداری از حقوق بین الدول، ازوظایف آنها محسوب میگردد. بنابراین، حفظ و پاسداری از حقوق بین الدول را بمشکل بتوان جبراً پذیرفت. حقوق بین الدول بمثابه حصارى برای سیاست دولت محسوب میگردد. از کاربرد و اعمال فشار در فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد تذکر بعمل آمده است.

حقوق بین الدول، از موجودیت دولتهای واقعاً مستقلی که دارای قدرت بهم پیوسته بوده و سیستم بین المللی ایرا تشکیل و در آن، دولتها با هم مناسبات معین خویش را حفظ مینمایند، بحث مینماید. در اینباره پرسشی مطرح میگردد که چگونه دولت جدیداً انتخابی کشور میتواند ارتباطات بین المللی خویش را حتی بصورت حد اقل، بمنظور ادامه و تداوم حیات سیاسی بین المللی، بهتر و مساعد سازد؟

باید گفت که در این محاسبات، بخش اعظم به حقوق بین الدول، سازمانهای بین المللی و رژیمهای بین المللی که بردولتها اثر گذارند، اختصاص داده شده است. حقوق بین الدول و سازمانهای بین المللی در بخش وسیعتر و طی یک قرارداد غیررسمی، تنها و صرف اشکال و صور همکاری را تعیین و مشخص میسازند که خود، باعث تسهیل همکاری میان دولتها میگردد. حقوق بین الدول را اصلاً نمیتوان بکمک مقایسه با اصول و شیوه های کاربرد حقوق ملی تشخیص داد. متذکر باید شد که حقوق، یک سلسله موازین معینی را که در داخل اجتماع میتواند رشد و تکامل نماید، نیز عرضه میدارد. همچنان، حقوقدانان و متخصصان روابط بین المللی بدین عقیده اند که حقوق بین الدول را بمثابه یک "ایدیولوژی"، نیز میتوان تفسیر نمود که میتواند بر عملکرد دولتها نیز موثر واقع گردد. در شرایط کشور عزیز، محتوای حقوق بین الدول را میتوان در روشنایی تغییرات بین المللی و چگونگی ایفای نقش حقوق بین الدول، تشخیص داد. هر تعریفی از حقوق بین الدول، سیستمی از موازین حقوقی روابط بین المللی را معرفی مینماید. قبل از سال ۱۹۴۵، تعدادی از دولتها، حقوق موجود در سازمانهای غیر عمده بین المللی را محدود نمودند. از طریق ازدیاد تعداد کارکنان و از طریق معرفی فعالان بین المللی و در عین زمان تسریع امور خرید و فروش و تجارتهای بین المللی، در روابط دولتها، بخصوص پس از سال ۱۹۴۵، تغییرات سریع و تندی بوقوع پیوسته و حقوق بین الدول نیز دستخوش تغییراتی گردید. موازین حقوقی بین المللی، معنی و مفهوم خود را از توانمندی رهبری درست و استفاده بهینه از تغییرات، بدست میآورد، تغییراتی که عمدتاً در سه جهت باهم ارتباط داشته اند، تغییرات متذکره پس از سال ۱۹۴۵، که حقوق بین الدول بطور کلی بمثابه واقعیت قابل قبول و با اعتباری پدید آمد، تکوین پذیرفت. مراجع عمده و مهمی که در این تحول کمک نمودند عبارتند از: کمیسیون بین المللی حقوق، محکمه بین المللی هاگ و اجلاس عمومی سازمان ملل متحد.

